



# خوب‌های بد بدهای خوب

دنیای بدون شاهزاده

مترجم نگار شجاعی

نویسنده. سومان چیانی



## سوفی آرزو می‌کند

وقتی بهترین دوستت بخواهد تو را نکشد، بعد از آن دیگر پربشای دست از سرت برمی‌دارد

ولی وقتی آگاتا<sup>۱</sup> به محسمه‌ی طلایی‌رنگ خودش و سوفی، که در میدان آفتاب‌گرفت برافراشته بود، نگاه کرد، آب دهانش را فوراً داد و این حس را در خودش فرورد

از گل‌های میحک روی پیراهن صورتی‌رنگش عطسه‌اش گرفت و گفت «حالا اصلاً چرا نابد نمایش موریکال باشه»

«عرق کردن بوی لباس‌های نمابشتون ممنوع!» سوفی<sup>۲</sup> سرپسری داد رد که داشت نا کله‌ی گچی محسمه‌ی یک سگ وحشی کلچار می‌رفت دخترتری هم با طباب به او سسه شده بود که او هم داشت نا سگ شمالوبی به این طرف و آن طرف می‌رفت سوفی دونا پسر را دید



1 Agatha

2 Sophie

که روی برجس‌هانشان نوشته شده بود چادیک<sup>۱</sup> و راوان<sup>۲</sup> می‌خواستند لباس‌هانشان را با هم عوض کند «عوض کردن مدرسه هم ممنوع»

راوان عرعر کرد «ولی من می‌خوام به همشبه ناشم» و بلور سناه و گب‌وکلفتش را پاپس کشید

نثاریکس<sup>۳</sup> که به کلاه‌گس طلایی‌رنگش چنگ انداخته بود، بقبق کرد «سرم ربر اس کلاه‌گس می‌خاره!»

صدای جبع‌ووویع پسری که بغاف نقره‌ای و براق رئیس مدرسه را به صورت داشت، بلند شد «اس‌حوری که مامام نمی‌فهمه مم!»

سوفی عُرید «بق ردن سر بقش‌ها هم ممنوع!» و برجس دات<sup>۴</sup> را به دختر آهنگر چساند و بعد دونا سسی‌چوبی شکلاتی را هم چپاند توی دهانش «باید با هفته‌ی دنگه نه کیلو چاق بشی»

آگاتا گفت «بو گفبی قراره محصر ناشه» و به پسری حیره شد که روی بردابی به عف‌وحلو ناب می‌خورد و دونا چشم آشنای سربرنگ را روی

حمه‌ی عظیم نمایش بفاشی می‌کرد «به کار ناسلعه برای مراسم سالگرد» ناگهان سوفی جبع کشید «بعنی تمام پسرهای اس شهر با صدای نارک

آوار می‌خوب<sup>۴</sup>» و پسرهای را که چشم‌هانشان درس عب هم بود، واری کرد «حتماً صدای به نقر کلفت شده، مگه نه؟ حتماً به نقر هست که نبوه

نقش یدروس<sup>۵</sup> رو ناری کنه، خوش‌بیپ‌برب و حدات‌ربب شاهراده در « همس که روبش را برگرداند، رادلی<sup>۶</sup> موفرمر و دیدان‌گراری را دید که شلوار

سوارکاری تنگ به پا داشت و سبه‌اش را داده بود حلو سوفی دلش به هم خورد و برجس هورت<sup>۷</sup> را به پسر چساند

آگاتا صدایش را بالاتر برد «اس اصلاً بهش نمی‌آد محتصر ناشه» و دونا

1 Chaddick

2 Ravan

3 Beatrix

4 Dot

5 Tedros

6 Radley

7 Hort

دختر را تماشا کرد که داشتند پارچه‌ی بررگی را از روی ناحی نلت‌فروشی پاپس می‌کشیدند روی پارچه نسبتاً صورت نثوبی از سوفی چاپ شده بود «و اصلاً هم بهش نمی‌آد ناسلعه»

سوفی به دونا پسر که از طباب‌ها آوبران بود، گفت «بورا!» آگاتا از انفحار کورکنده‌ی نوررو برگرداند از لای انگشت‌هانش به نالا و پرده‌ی محمل پشت سرشان نگاه کرد که هزارها لامپ حرارتی سفیدرنگ بوش کار گذاشته بودند و با آن‌ها بوشه بودند

### نمایش موریکال طلسم‌ها!

با بوسندگی، کارگردانی، بهبه‌کنندگی و ناری درحشان سوفی

سوفی سریع چرخد رو به آگاتا و گفت «برای اسبهای نمایش ربادی بی‌مره بیست؟» لباس حشی به رنگ آبی بیمه‌شب با برگ‌های طریف طلایی به تن داشت، آوبر ناقوب به گردنش انداخته بود و ناحی از ارکنده‌های آبی‌رنگ هم روی سرش گذاشته بود «حوب شد نادم اومد بو می‌بوی هم‌خوانی کنی؟» آگاتا از عصاست مثل کنه ناد کرد «مگه عقلت رو از دسب دادی! بو گفبی قراره به مراسم نادبود برای بچه‌های رنوده‌شده راه بنداریم، نه به سبرک مسخره! من به می‌بوم ناری کم به آوار نحوم، ولی الان داریم برای به نمایش الکی که حتی متن هم نداره، لباس پرو می‌کنیم اون دنگه چیه؟» آگاتا با انگشت کمربندی از سنگ‌های سرح و گران‌بها را روی پیراهن سوفی نشان داد

## ملک حن

سوفی به او رُل رد «بو که از من انتظار نداری داسانمون رو اون‌حوری که

اتفاق افتاده بعربف کنم، مگه به؟»